

بررسی تاریخ انقلاب اکتبر ، ساختمان سوسیالیسم در شوروی آنطور که بوده
و نه آنطوری که امپریالیست ها جعل و تحریف کرده اند

(3)

توطئه بزرگ بر علیه اتحاد جماهیر شوروی

مایکل سیرز- آلبرت کان

کتاب سوم : ستون پنجم در روسیه

برگردان : الف نسیم

راه خیانت

از همان ابتدا، اپوزیسیون چپ به دو طریق عمل کرده بود. آشکارا، از بالای سکوی سخنرانی، در روزنامه‌ها و نشریات و در سالن‌های سخنرانیشان، مخالفت خود را درمقابل مردم آشکارا بیان میکردند. در پشت صحنه، در مکان‌های کوچک و دور از انظار مردم، ترتسکی، بوخارین، زینویف، رادک، پیاتاکوف و دیگران جلساتی تشکیل داده و اهداف و روش‌های اپوزیسیون را مورد بحث قرار می دادند.

با تکیه بر این جنبش مخالف، ترتسکی سازمانی مخفی جهت ایجاد توطئه در روسیه بر پایه‌ی "سیستم پنج نفری" که ریلی طرح ریزی کرده بود و بقیه انقلابیون سوسیالیست و دیگر توطئه گران ضد روسی از آن استفاده کرده بودند، را تاسیس کرد.

سال ۱۹۲۳ سازمان زیر زمینی ترتسکی، به تشکیلاتی قوی و گسترده تبدیل شده بود. شماره کدهای مخصوص، حروف رمز و کلمه‌ی رمز به وسیله‌ی ترتسکی و هواداران او در زمان تماس با یک دیگر مورد استفاده قرار میگرفت. چاپخانه‌های مخفی در سراسر کشور بر پا شده بود. هسته‌های ترتسکیستی در میان نظامیان، سیاستمداران و خدمتگذاران دولت و ارگان‌های حزبی سازمان دهی شده بود.

سال‌ها بعد ترتسکی افساء کرد که پسر او به نام *لئو سدوف* در توطئه‌های ترتسکیستی که در آن زمان به فعالیت‌های اپوزیسیونی خود به عنوان یک مخالف سیاسی در حزب بلشویک پایان داده و در جریان پیوستن و شرکت در جنگی مخفی بر علیه دولت شوروی بود، شرکت داشت.

در سال ۱۹۲۳ ترتسکی در جزوه‌ای به نام " لئو سدوف پسر، رفیق و مبارز " که در سال 1938 منتشر شد، نوشت: " مستقیماً در کارهای اپوزیسیون شرکت میکرد... به این ترتیب، او در سن ۱۷ سالگی یک مبارز سیاسی آگاه بود. او به سرعت شیوه های طرح توطئه، تشکیل جلسات غیر قانونی و چگونگی انتشار و پخش انتشارات اپوزیسیون را آموخت. کومسومول (سازمان جوانان کمونیست) بسرعت کادرها و رهبران خود را بوجود آوردند. "

اما ترتسکی فقط به اجرای نقشه‌های توطئه گرانه در شوروی بسنده نکرد. در زمستان ۱۹۲۱ - ۱۹۲۲ شخصی به نام نیکلای *کرسستینسکی* سیه چرده و قوی هیکل که سابقاً به شغل وکالت اشتغال داشت و درضمن از رهبران ترتسکیست‌ها بشمار میرفت به سمت سفیر شوروی در آلمان انتخاب شد. *کرسستینسکی* طی دوران خدمتش در برلین، رئیس *دفاع کشور*، ژنرال *هانس سکتز* (Hans Seeckts) را ملاقات کرد. او از طریق اطلاعاتی که از سازمان امنیت دریافت کرده بود، میدانست که او ترتسکیست است. ژنرال آلمانی توانست *کرسستینسکی* را متقاعد کند که قوای نظامی کشور با کمال میل آماده است که از اپوزیسیون روسی به رهبری *کمیسر ترتسکی* حمایت کند چند ماه بعد *کرسستینسکی* در مسکو طی گزارشی نتیجه‌ی مذاکرات خود را با ژنرال آلمانی برای *ترتسکی* تعریف

کرد. تر تسکی در آن زمان نیاز مبرمی به پول جهت گسترش سازمان زیر زمینی خود داشت. او به کرس تینسکی گفت که مخالفان روسی نیاز به متحدان خارجی دارند و باید جهت اتحاد با قدرت های خارجی آماده باشد. در ادامه، تر تسکی گفت که آلمان دشمن روسیه نیست و در حال حاضر احتمال جنگ میان آن دو کشور منتفی است، به دلیل این که، نگاه آلمانی ها به سوی غرب بود و در آتش انتقام از فرانسه و انگلستان می سوخت. سیاستمداران روسی باید از این جریان حداکثر استفاده را بکنند.

وقتی کرس تینسکی در سال ۱۹۲۲ به برلین باز گشت، او دستورالعملی از تر تسکی داشت که بر طبق آن باید در ملاقات با " سکتز " حداکثر استفاده را در مذاکراتش کرده و از او ضمانت بگیرد که به تر تسکی جهت گسترش سازمان مخفی اش کمک مالی بدهد. در اینجا رخدادهای را از زبان خود کرس تینسکی ملاحظه کنید:

" من موضوع را برای " ژنرال سکتز " تعریف کردم و مبلغ ۲۵۰۰۰۰ مارک طلا را پیشنهاد کردم. ژنرال سکتز پس از مشاورت با همکار خود رئیس ستاد ارتش، هازه (Haase) با پیشنهاد من موافقت کرد و در ازای آن از ما خواست که اطلاعات نظامی را - نه به صورت دائمی - از طریق من و یا تر تسکی برای او فرستاده شود. در ضمن جهت گرفتن ویزا برای افرادی که آنها میخواستند به عنوان جاسوس به روسیه بفرستند از ما تقاضای کمک کرد. این پیشنهاد ژنرال سکتز مورد قبول واقع شد و در سال ۱۹۲۳ پیمان منعقد شد میان ما به جریان افتاد. "

در ۲۱ ژانویه ۱۹۲۴ تأسیس کننده و رهبر حزب بلشویک ولادیمیر ایلیچ لنین درگذشت تر تسکی در قفقاز بود و به خاطر مبتلا شدن به آنفولانزا در استراحت به سر میبرد. او برای شرکت در مراسم به خاک سپاری لنین به مسکو نیامد، بلکه در منطقه ای ساحلی به نام سوخوم باقی ماند. " در سوخوم تا پایان روز در بالکن و به دریا خیره میشدم " ، تر تسکی در کتاب " زندگی من " نوشت: " اگر چه ماه ژانویه بود، ولی خورشید گرم و شفاف بود. وقتی نسیم دریا را به درون خود می کشیدم، با اطمینان کامل حق تاریخی من با تمام هستی من تلفیق میشد. "

مبارزه بر سر قدرت

بلافاصله پس از مرگ لنین تر تسکی با ادعای به دست گرفتن قدرت به میدان آمد. در کنگره ی حزب در سال ۱۹۲۴ او ادعا کرد که او میبایستی به جای استالین به رهبری حزب انتخاب میشد. علیرغم این که هوادارانش، سعی داشتند که او را از انجام این کار باز دارند، او توانست کنگره را به رأی گیری وادار کند. ۷۴۸ نفر از بلشویک های شرکت کننده در جلسه یک دست به رهبری استالین به عنوان دبیر کل حزب رأی دادند و تر تسکی را به دلیل قدرت طلبی محکوم کردند. مخالفت با تر تسکی چنان واضح و روشن بود که حتی بوخارین، زینویف و کامنف مجبور شدند که جبهه عوض کرده و بر علیه تر تسکی رأی بدهند. تر تسکی آنان را به دلیل اتخاذ این سیاست و " خیانت " به او، بشدت مورد انتقاد قرار داد. اما چند ماه بعد تر تسکی و زینویف دوباره قوای خود را با هم ادغام کرده و " اپوزیسیون " جدیدی را تشکیل دادند.

این اپوزیسیون در جهت رسیدن به اهدافش چنان با سرعت گام برداشت که نظیرش قبلا در جایی دیده نشده بود. به صورتی آشکار تقاضای " رهبری جدید " را در شوروی داشته، و در یک سری تبلیغات سیاسی در سراسر کشور بر علیه دولت شوروی، تمام نیروهای مخالف و ناراضیان را به گرد خود در آورد.

همان طور که خود ترتسکی بعدها نوشت: " به دنبال این سیاست، تمام ناراضیان، افراد ناقص العضو و قدرت طلبان به ما پیوستند. "

جاسوسان، خرابکاران تورگ پروم و ضد انقلابیون سفید و تروریست‌ها، در هسته‌های این اپوزیسیون مخفی سازماندهی شدند. هسته‌ها آغاز به جمع آوری اسلحه کردند. در واقع یک ارتش سری ترتسکیستی در خاک شوروی در حال تشکیل بود.

ترتسکی در کتاب " زندگی من " به زینویف و کامنف یاد آور میشود که " ما باید برنامه‌هایی دراز مدت طرح ریزی کرده و خود را جهت مبارزه‌ای طولانی و جدی آماده کنیم. "

بیرون از روسیه، کاپیتان سیدنی جرج ریلی با همکاری دستگاه ضد جاسوسی انگلستان، فرصت را مناسب دیده بود که حمله را آغاز کند. بوریس ساوینکف، دیکتاتور از قبل تعیین شده‌ی روسیه و عروسک دست انگلیسی‌ها، در آن تابستان به روسیه فرستاده شد، که زمینه را برای شورش ضد انقلابیون آماده کند. به نقل قول از وینستون چرچیل، که خود در این جریان دستی در آتش داشت، ساوینکف به صورت مخفیانه با ترتسکی رابطه داشت.

در کتاب " دوران معاصر " چرچیل مینویسد: " در ژوئن ۱۹۲۴ ساوینکف از ترتسکی و کامنف دعوت نامه ای رسمی دریافت کرد که در آن از او تقاضا شده بود که بازگردد. "

در همان سال یکی از افراد زیر دست ترتسکی به نام کریستین راکووسکی، به سمت سفیر شوروی در انگلستان منصوب شد. راکووسکی که در سال ۱۹۳۷ ترتسکی او را " دوست من، دوست صادق و قدیمی من " خطاب کرده بود، پس از مدت کوتاهی اقامت در لندن، با دو نفر از افسران دستگاه جاسوسی انگلستان به نامهای کاپیتان آرمسترانگ و کاپیتان کوکهارت در دفتر خود در لندن ملاقات کرد. دولت انگلستان قبلا از پذیرفتن نماینده‌ی روسیه در لندن سر باز زده بود. به گفته‌ی راکووسکی افسران انگلیسی به او گفتند:

" میدانید که چرا ما با ورود شما به لندن موافقت کردیم؟ ما پس از گرفتن اطلاعات از آقای ایستمن متوجه شدیم که شما مواضع ترتسکی را قبول داشته و مورد اعتماد او هستید. تنها به استناد بر این اطلاعات، دستگاه جاسوسی ما شما را به عنوان سفیری معتبر در کشور پذیرفته است. "

این جریان را راکووسکی در دادگاه عالی کمیته‌ی ارتشی روسیه در سال ۱۹۳۸ اعتراف کرد. در همان زمان که راکووسکی به آن اشاره کرد، در سال‌های ۱۹۲۰ نویسنده و خبرنگار آمریکایی *ماکس ایستمن* مترجمی بود که اجازه داشت که نوشته‌های ترتسکی را ترجمه کند. او یکی از کسانی بود که نظریات ترتسکی را در ایالات متحده آمریکا منتشر و پخش میکرد و در اصل ماکس ایستمن بود که خبر " وصیت نامه " ی لنین را که گفته میشود وصیتنامه‌ای است واقعی که توسط شخص لنین نوشته شده بود و بر طبق نظر ایستمن، استالین آن را در گاو صندوقی پنهان کرده بود منتشر کرد.

در وصیت نامه‌ی ارائه شده، این طور نوشته شده بود که ترتسکی در مقایسه با استالین، فردی بود که لیاقت بیشتری در احراز مقام رهبری حزب بلشویک‌ها را داشت. در سال ۱۹۲۸ ایستمن یک دست نوشته‌ی تبلیغاتی را از ترتسکی با تیترا " وضعیت واقعی در روسیه " ترجمه کرد. و سپس ترجمه‌ی وصیت نامه را به صورت پاورقی در ذیل آن به چاپ رسانده و در مورد خدمات خود به اپوزیسیون ترتسکی نوشت: " زمانی که که مبارزه‌ی اپوزیسیون بیش از هر زمان دیگری ملموس شد، من ترجمه‌ی کامل این وصیت نامه را در روزنامه‌ی نیویورک تایمز چاپ کرده و پول دریافت شده را جهت تبلیغات در مورد بلشویک‌ها استفاده (به عبارت دیگر عقاید ترتسکیستی) کردم. "

خود ترتسکی در ابتدا اعتراف کرد که لنین هیچ وصیتنامه‌ای از خود به جای نگذاشته بود. در نامه‌ای به نیویورک دایلی ورکر در ۸ اوت ۱۹۲۵ ترتسکی نوشت:

" در ارتباط با " وصیتنامه " باید بگویم که لنین هرگز چیزی از خود به جای نگذاشته. ادعای وجود چنین وصیتنامه‌ای به دلیل ماهیت رابطه او با حزب و ارگان‌های حزب کاملا بی معنی است. "

تحت نام یک وصیتنامه، نشریات مهاجرین، سرمایه داران خارجی و روزنامه های منشویکی با کمک یک دیگر، بخشی از نامه‌های لنین (به صورتی کاملاً وارونه جلوه داده شده) را نقل میکنند که در حقیقت در برگیرنده‌ی تعدادی پند و و اندرز به تشکیلات حزب بوده است. تمام صحبت‌ها در مورد یک وصیتنامه مخفی و دست کاری شده، سخنی است من در آوردی، بر علیه لنین و تمام هدف او جهت ایجاد حزب.

اما هنوز که هنوز است طرفداران ترتسکی به وصیتنامه لنین چنان استناد میکنند که تو گویی نوشته ایست واقعی که در آن لنین واقعا ترتسکی را به جانشینی خود انتخاب کرده بود. راکووسکی پس از ملاقات با دو افسر ستاد جاسوسی انگلستان به مسکو باز گشت. او نتیجه مذاکرات خود را برای ترتسکی گزارش کرد. سازمان جاسوسی انگلستان و آلمان علاقمند به ایجاد رابطه با اپوزیسیون بودند.

در همین رابطه ترتسکی گفت این مسئله ای است قابل تعمق. چند روز بعد ترتسکی به راکووسکی گفت که: "ارتباط با سازمان جاسوسی انگلستان باید برقرار می‌شود."

راکووسکی در سال ۱۹۲۶ از انگلستان به پاریس منتقل شد. قبل از رهسپار شدن به پاریس، ترتسکی را در مسکو ملاقات کرد. ترتسکی به او گفت که روسیه در شرایط وخیمی به سر میبرد و این ضروری بود فهرستی از نیروهای خارجی که حاضر بودند به ما کمک کنند را تهیه نمود. ترتسکی گفت، من به این نتیجه رسیده‌ام، که ما باید به متحدان خود، فرستادگان، نمایندگان تجاری و هواداران محافظه کارمان که در کشورهای سرمایه داری فعالیت میکنند، دستورالعمل‌های لازم را جهت پی بردن به این که ترتسکیست‌ها تا چه اندازه میتوانند از کمک آنها برخوردار شوند را بدهیم.

وقتی راکووسکی به فرانسه آمد، تلاش کرد به نیابت از طرف ترتسکیست‌ها به مقدار کمی که جریانات فرانسوی می توانستند به جنبش ترتسکی نمایند پی ببرد. فرانسه در آن زمان مرکز توطئه‌های تورگ پروم بود، و ژنرال‌های فرانسوی به رهبری فوش و پتن در حال بررسی نقشه‌ی حمله به روسیه بودند. راکووسکی بعدها مطالب زیر را در مورد دستورالعمل‌هایی که ترتسکی به او در هنگام مذاکره داده بود اعتراف کرد: «من وکیل نیکل را در رویه ملاقات کردم. نیکل فردی است مهم و با نفوذ از اهالی شمال و از هواداران دست راستی جمهوری خواهان بود. من در مورد امکانات و دور نمای پیروزی اپوزیسیون از او سنوال کردم. در مورد این که او می توانست بر روی کمک سرمایه داران فرانسوی که سیاستی تهاجمی بر علیه اتحاد جماهیر شوروی داشتند حسابی باز کند یا نه. " او در جواب گفت: " البته، شما بیشتر از آن چیزی که تصور میکنید ". "اما"، در ادامه او گفت: " این در اصل به دو امر بستگی دارد. اولاً، اپوزیسیون باید به نیروی تبدیل شود که بتوان بر روی آن حساب کرد، و دوماً، تا چه اندازه‌ای اپوزیسیون میتواند به سرمایه‌های فرانسوی‌ها جواز فعالیت بدهد. دومین مکالمه را در پاریس و در سال ۱۹۲۷ با عمده فروش بزرگ حیوانات، فرد با نفوذی به نام وکیل لونیس دریفورز داشتم. من باید ادعا کنم که گفتگوها و نتایج حاصله از آن شباهت بسیاری به گفتگوهای من با نیکل داشت. "

وقتی کاپیتان ریلی خود را برای آخرین کودتا در روسیه آماده میکرد، به همسر خود چنین نوشت: "در روسیه جریانی کاملاً بزرگ و پاور نکرده‌ی و با ارزش در جریان است. " جاسوس ریلی، کارمند مشورتی، کاپیتان ائی (E.)، به او خبر داده بود که رابطه با جریانات مخالف در روسیه برقرار شده است.

اما وقتی که ریلی در پائیز جهت ملاقاتی مخفیانه با رهبران اپوزیسیون به روسیه آمد، به وسیله‌ی یک نگهبان مرزی با شلیک گلوله‌ای کشته شد.

چند ماه بعد پس از مرگ ریلی، ترتسکی به مرضی مبتلا شد که خود او در کتاب "زندگی من"، به عنوان "تبی مرموز" از آن یاد کرد، چیزی که "طیبیان مسکو را گیج و سر در گم کرده و آنها توضیحی برای آن نداشتند". ترتسکی اجباراً به آلمان رفت. او در زندگینامه‌ی خود نوشت:

" مسئله‌ی مسافرت من به خارج از کشور در دفتر سیاسی حزب مطرح شد. در آنجا آنها مسافرت من را بدلیل اطلاعاتی که آنها گرفته بودند، در مجموع اوضاع عمومی سیاسی را بسیار خطرناک تشخیص دادند، ولی تصمیم گیری قطعی در این مورد را به خود من واگذار کردند. این توضیحات، با نوشته‌ای از طرف جی پی یو (G. P. U.) همراه بود، که انجام این سفر را توصیه نمی‌کرد. این امکان هم وجود داشت که دفتر سیاسی بر این امر مشکوک شده بود که من قصد مشاورت با مخالفان در خارج از کشور را داشتم. پس از مشورت با دوستانم، تصمیم به مسافرت گرفتم. "

در آلمان بر طبق گفته‌های خود ترتسکی " در یک مطب خصوصی در برلین " او رابط خود، فردی به نام نیکلای کرسستینسکی را که از فرستادگان سازمان جاسوسی و ارتش آلمان بود، ملاقات کرد. در حالی که کرسستینسکی و ترتسکی در داخل مطب با یک دیگر در حال مشورت بودند، طبق گفته‌ی ترتسکی، یک بازرس پلیس آلمانی به دفتر وارد شده و اطلاع داد که پلیس مخفی آلمان تصمیمات بسیار جدی جدیدی جهت حفظ جان ترتسکی اتخاذ نموده بود، چرا که آنها کشف کرده بودند که توطئه‌ای جهت به قتل رساندن او در جریان بوده است.

یکی از نتایجی که از این حقه‌ی کاملاً آشکار و قدیمی گرفته شد این بود که ترتسکی و کرسستینسکی ساعات بیشتری را به مباحثه و مشورت با پلیس مخفی آلمان در اختیار گرفتند. در آن تابستان پیمان جدیدی میان ترتسکی و ارتش و سازمان جاسوسی آلمان منعقد شد. کرسستینسکی موارد مورد توافق در این پیمان نامه را چنین شرح داد:

در آن زمان برای ما دریافت پول به صورتی مرتب امری عادی شده بود. این پولها خرج سازماندهی تشکیلات و تکثیر کتابها و غیره و غیره ترتسکیست‌هایی که در کشورهای مختلف فعالیت داشتند، میشد. در سال ۱۹۲۸ زمانی که مبارزه ترتسکیست‌ها در همه‌ی زمینه‌ها، چه در مسکو و چه در میان گروه‌هایی مشابه آن، بر علیه رهبری حزب به اوج خود رسیده بود، سکتز با پیشنهاد این که اطلاعات جاسوسی، که تا آن زمان نه بصورتی دائمی، بلکه به صورتی نامنظم، برای او فرستاده میشد، با ید نظم بیشتری به خود گرفته و با در نظر گرفتن زمان‌های معین به او ارسال میشد، و در ادامه، سازمان ترتسکی باید متعهد میشد که اگر در جریان یک جنگ احتمالی جهانی، قدرت را بدست می گرفت، باید قبل از هر چیز نه تنها منافع دولت سرمایه‌داری آلمان را در مورد دادن امتیاز و اجازه‌ی فعالیت شرکت‌های آلمانی، بلکه در مورد قراردادهای از نوع دیگر نیز در نظر میگرفت.

پس از این که من با ترتسکی مشورت کردم، به ژنرال سکتز جوابی مثبت داده و پس از آن مبادله‌ی اطلاعات میان ما از حالت پراکندگی سابق در آمده و شکل منظم تری را به خود گرفت. ما ضمانتی شفاهی نیز در رابطه با قراردادهای پس از یک جنگ احتمالی در آینده را هم داده و به گرفتن کمک مالی ادامه دادیم. در سال ۱۹۲۳ تا ۱۹۳۰ ما حدود ۲۵۰۰۰۰ مارک آلمانی سالانه، و در مجموع حدود ۲۰۰۰۰۰۰ مارک سالانه دریافت کردیم.

وقتی ترتسکی از آلمان به مسکو بازگشت، تبلیغات شدیدی را بر علیه رهبران اتحاد جماهیر شوروی آغاز کرد. " طی سال ۱۹۲۸ " ترتسکی در "خاطرات من " چنین نوشت:

" تضادهای درون حزب با شدت هر چه تمامتر رو به افزایش بود. در پائیز اپوزیسیون حتی به جلسات محلی حزب نیز یورش برد. "

این روش، شکست خورد و موجب برانگیختن خشم کارگران شد. آنها تلاش‌های ترتسکیست‌ها در جهت از هم پاشیدن حزب را بشدت محکوم کردند. ترتسکی نوشت: " اپوزیسیون باید عقب نشینی میکرد. "

وقتی که خطر آغاز جنگ در روسیه هر چه بیشتر احساس شد در تابستان ۱۹۲۷ ترتسکی دوباره حملات خود را بر علیه دولت شوروی آغاز کرد. او به صورتی آشکار در مسکو اعلام کرد:

" ما باید روش کلمانسو را که همه با آن آشنا هستند، دنبال کنیم ". او درست در لحظه‌ای که نیروهای آلمان در ۸۰ کیلومتری دروازه‌های پاریس تجمع کرده بودند! بر علیه دولت فرانسه قیام کرد.

استالین سخنان ترتسکی را به عنوان تهدید اعلام کرد: " ما چیزی شبیه یک جبهه‌ی متحد را که از کلمانسو آغاز شده و به ترتسکی رسیده است را در برابر خود داریم. " در آن زمان آوستن چمبرلین، دشمن شماره‌ی یک روسیه، پست وزارت امور خارجه‌ی انگلستان را در اختیار داشت.

یک بار دیگر ترتسکی و اپوزیسیون او، به رأی گیری گذاشته شد. در رأی گیری عمومی حزب بلشویک‌ها، بخش اعظم اعضای حزب متشکل از ۷۴۰۰۰۰ نفر به استالین و فقط ۴۰۰۰ نفر به ترتسکی رأی دادند.

۴۰۰۰ نفر بالاترین رقمی بود که اپوزیسیون توانست در تمام دوران حیات و مبارزه‌اش کسب کند. علیرغم محکومیت ایجاد فرقه در درون حزب و تقاضای آشکار جهت ایجاد یک جبهه‌ی متحد انقلابی به عنوان پایه و اساس سیاست داخلی روسیه، دولت شوروی آزادی بی حد و حصری را به ترتسکی و اپوزیسیون او جهت بیان عقایدشان و برقراری جلساتشان داده بود. بخصوص پس از مرگ لنین وقتی که روسیه دورانی از بحران‌های داخلی و خارجی را تجربه میکرد، ترتسکی از این شرایط سود جسته و یک جنبش توده‌ای را جهت پشتیبانی از فرقه‌ی خود سازماندهی کرده بود. اپوزیسیون، در جریان مبارزه خود از تمام امکانات داده شده به صورتی آشکار بر علیه دولت شوروی استفاده کرد. با انتخاب شعارهایی از قبیل " بی لیاقت در مدیریت"، " کاغذ بازی نامحدود"، اعمال دیکتاتوری بوسیله‌ی یک رهبر و یک حزب"، " فساد رهبران قدیمی" و غیره ... مدیریت اجتماعی و اقتصادی استالینی را مورد حمله قرار میدادند. کوششی در جهت مقابله با تبلیغات ترتسکی به عمل نیامد، تا این که به صورتی روشن، ضد روسی بودن آن و وابسته بودن آن به قدرت‌های ضد روسی آشکار شد. سیدنی و بناتریس وب در کتاب خود " روسیه‌ی کمونیست، تمدنی جدید؟" نوشتند که از سال ۱۹۲۴ تا ۱۹۲۷

" مسئله‌ای رخ داد که باید در نظر کسانی که گمان میکردند که اتحاد جماهیر شوروی بوسیله فردی دیکتاتور اداره میشد، تعجب آور به نظر میامد، یعنی یک تضاد و جدل سه ساله. این جدل‌ها، شکل‌های مختلفی داشت. مجادلات بسیاری در سطوح مختلف رهبری حزب، از قبیل کمیته‌ی مرکزی اجرایی روسیه و کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست رخ داد. مباحث بسیاری در میان روس‌های محلی و در میان سازمان‌های حزبی در گرفت. تعداد بسیاری از کتاب‌ها و جزوات متعلق به اپوزیسیون، بدون هیچ مانعی و بدون سانسور، در واقع در چاپخانه‌های دولتی و بر طبق اطلاعات فردی که آنها را به صورتی سر سری خوانده بود، تعداد زیادی کتاب در صفحات ۱۰۰۰ تائی به چاپ رسید. "

زوج وب اضافه کردند که: " در سال ۱۹۲۶ بالاخره مسئله، جهت تصمیم گیری به کمیته‌ی مرکزی حزب مراجعه داده شد، یک تصمیم که پس از چند مورد بحث اضافی در کنگره‌ی ۱۴ و ۱۵ حزب در اکتبر ۱۹۲۶ و دسامبر ۱۹۲۷ به تصویب رسید. " ، و این که: " ترتسکی پس از این تصمیم گیری بر روی تبلیغات خود پافشاری و کوشش در ادامه مخالفت کرد و دست آخر در فعالیت‌های خرابکارانه سقوط کرد. "

در " زندگی من " ترتسکی فعالیت‌های توطئه گرانه، و شکستش را در رأی گیری عمومی این چنین توضیح داد: " در مکان‌های مختلفی در مسکو و لنینگراد جلساتی مخفی با شرکت کارگران و دانشجویان از هر دو جنسیت تشکیل داده میشد. آنها به صورت گروهی از ۲۰ تا ۱۰۰ و ۲۰۰ نفر جهت شنیدن سخنان نمایندگان اپوزیسیون گرد هم می آمدند. در طی یک روز من میتوانستم در دو، سه و گاهی چهار جلسه شرکت کنم. اپوزیسیون هوشیارانه جلسات بزرگی را در سالن دانشگاه بزرگ صنعتی که از داخل اشغال شده بود بر پا مینمود. کوشش‌های رهبری دانشگاه جهت ایجاد مانعی در سر راه برقراری جلسه با شکست روبرو میشد. کامنف و من حدود دو ساعت در آنجا صحبت میکردیم. "

ترتسکی به سرعت خود را جهت شرکت در جلسه‌ی بعدی آماده می‌کرد. در پایان اکتبر ۱۹۲۷ او طرح‌های خود را آماده کرده بود. در ۷ نوامبر ۱۹۲۷ و مصادف با دهمین سالگرد انقلاب بلشویکی انجام شورشی طرح ریزی شده بود. اغلب هواداران مصمم ترتسکی، اعضای قدیمی و گاردهای ارتشی او، در راس شورش قرار داشتند. مناطق مختلف سوق الجیشی در سراسر کشور جهت به اشغال در آوردن آنها نشانه گذاری شده بود. در روز ۷ نوامبر، قرار بود که تظاهراتی به نفع دولت روسیه توسط کارگران بر پا شود. ترتسکی همان روز را برای شروع شورش خود انتخاب کرده بود. ترتسکی در " زندگی من " نوشت:

" رهبری گروه اپوزیسیون با چشمانی باز نظاره گر این حرکت پایانی بود. ما کاملاً متقاعد شده بودیم که با هنرها و حقه‌های سیاسی قادر نبودیم عقاید خود را به نسل جدید به قبولانیم، بلکه فقط به وسیله‌ی یک مبارزه‌ی آشکار و بدون ترس از عواقبش.

ما از طرفی به سوی یک شکست گریز ناپذیر قدم برداشته بودیم، ولی از طرفی دیگر راه را برای پیروزی عقایدمان در آینده‌ای دور هموار می‌کردیم. "

شورش ترتسکی از همان ابتدا محکوم به شکست بود. وقتی کارگران در صبح ۷ نوامبر در خیابان‌های مسکو به حرکت درآمدند، اعلامیه‌های ترتسکیست‌ها که در آن کارگران را به انتخاب "رهبری جدید" تهییج میکرد، از بالای سقف ساختمان‌های بلند بر سر آنها سرازیر شد. گروه‌های کوچکی از ترتسکیست‌ها به ناگهان در خیابان‌ها ظاهر شده و بیرق و پلاکاردهای خود را به اهتزاز در آوردند. آنها به وسیله‌ی کارگران خشمگین از سر راه برداشته شدند.

دولت روسیه بسرعت عمل کرد. مورالوف، اسمیرنوف، مراچکوفسکی، دریتسر، اداره کنندگان و دیگر اعضای گارد ارتش ترتسکی بسرعت دستگیر شدند. کامنف و پیاتاکوف در مسکو بازداشت شدند. مأموران دولت ماشین‌های چاپ و انبارهای اسلحه‌ی ترتسکی را به مصادره خود در آوردند. زینویف و رادک در لنینگراد در حالی که سعی داشتند تظاهراتی هم زمان را بر پا کنند، دستگیر شدند. سفیر سابق در ژاپن و یکی از هواداران ترتسکی به نام جوف دست به خودکشی زد. در بعضی نقاط، ترتسکیست‌ها همراه با افسران گاردهای سفید و سوسیالیست‌های انقلابی تروریست و جاسوسان خارجی دستگیر شدند.

ترتسکی از حزب بلشویک اخراج و به تبعید محکوم شد.

جمع‌بندی از این بخش :

همانطوری که در بخش قبلی بدان اشاره گردید، اپوزیسیون ترتسکی و اعوان و انصارش پس از شکست سیاسی ایدئولوژیکی درمقابل رهبری حزب بلشویک به پنهان کردن اهداف سیاسی خود مبادرت ورزید و بعد از پروسه‌ی ای از یک جریان مسلکی در درون حزب به یک فرقه کاملاً خرابکار-توطئه گر و تروریستی تبدیل گردید. هدف این جریان سرنگونی اولین حکومت شوراهای در جهان بود. ترتسکی و دارو دسته اش در راستای سرنگونی دولت سوسیالیستی شوروی به همکاری گسترده‌ای با تروریست هزار چهره سیدنی ریلی پرداخت. ریلی این جاسوس کارگشته دول امپریالیستی کسی بود که با برخورداری از حمایت و پشتیبانی مالی-خدماتی و تسلیحاتی کامل، از آغاز انقلاب سوسیالیستی به سازماندهی عناصر و شبکه‌های ضد انقلابی در روسیه مشغول بود. ترتسکی این عنصر فرومایه خائن در حالی که رسماً به اشتباهات خود اذعان داشت و قول " شرف " داده بود به تصمیمات حزب بلشویک احترام گذارد و در جهت پیشبرد انقلاب صمیمانه همکاری نماید، این بار هم بمصداق " توبه گرگ مرگ است " بجای همکاری با بلشویکها، به همکاری با مخوف ترین جاسوس قرن پرداخت و به پیروی از وی سازمان مخفی خانناشه اش را بر اساس " سیستم پنج نفری " جاسوس بزرگ قرن در دولت و دیگر ارگان‌های حزبی سازمان دهی نمود. ترتسکی در پیشبرد این راه ضد انسانی و جنایتکارانه از پسر، زن، خواهر زاده، دوستان قدیمی اش و خلاصه هر آن چه را در چننه داشت بکار گرفت تا اهداف پلیدش را محقق گرداند.

باید دانست؛ فرزند ترسکی قبل از دستگیری تا سال 1938 در کاخ کرملین در کنار اطاق رهبر حزب در حالی که وانمود می کرد برای مصالح انقلاب کار می کند ، به توطئه چینی مشغول بود . ویلیام هرست سلطان رسانه های گروهی آمریکا بطوریکه بیش از یک سوم مردم آمریکا را تحت پوشش خبری داشت و یکی از ثروتمندترین مردان جهان دوران بود تمام سرمایه اش را در راستای اهداف ضد کمونیستی و بویژه ضد انقلاب سوسیالیستی و ضد استالینی بکار انداخت . جنون ضد کمونیستی ویلیام هرست وی را به همکاری با هیتلر سوق داد . ویلیام هرست که سکandar رسانه های گروهی در آمریکا بود تلاش فراوانی در جهت تشکیل یک سازمان سراسری ضد شوروی بکار برد .

در چارچوب این هدف پلید بود که سیدنی ریلی مرد هزار چهره و گرگ باران دیده جاسوس قرن ، بطور مستقیم با تشکیلات ضد شوروی ویلیام هرست همکاری داشت و اگر در اثر هشیاری و مراقبت های ماموران مرزی شوروی در هنگام عملیات جاسوسی کشته نمی شد ، شاید تا مدتها با ترسکی در راه هدف مشترک بر اندازی همکاری می نمود . بطوریکه خبر مرگ سیدنی ریلی بدست ماموران مرزی شوروی ، ترسکی را تا مدتها در بیماری مرموزی فرو برد . از دیگر اضداد ضد کمونیستی که در همکاری با تشکیلات مخوف عنکبوتی قرار داشت ، می توان از رابرت کانکوست نام برد . کانکوست با انتشار کتاب 535 صفحه ای تحت نام " استالین " انبانی از اتهامات دروغین نازی ها را علیه دولت سوسیالیستی شوروی و استالین بکار برد . امری که بعد از فروپاشی شوروی و با گشوده شدن آرشیو اطلاعاتی این کشور ، تازه در سال 1986 برملا گردید (نوشدارو بعد از مرگ سهراب) .

جالب توجه است که بدانیم ؛ توسط همین جاسوس اطلاعاتی انگلیس و استاد دانشگاه قلابی استان فورد در کالیفرنیا بود ، که کتابی تحت عنوان " شخم غم " انتشار یافت . کتابی سراسر از دروغهای بی شرمانه نازی ها علیه اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی . این جاسوس ضد بشری انگلیس در آن دوران تحت نام " کارشناس و مورخ نامدار بین المللی مسائل شوروی " معروفیت جهانی داشت . جداً ! چقدر کارهای مرتجعین شبیه یکدیگر است ، وقتی احمدی نژاد تیر خلاص زن و سر بازجوی کمیته مخوف 3000 (کمیته مشترک) - دکتر می شود ، چرا جاسوس انگلیسی جناب رابرت کانکوست- نتواند استاد دانشگاه کالیفرنیا گردد .

متاسفانه هستند افراد و جریاناتی که نا آگاهانه در دام تبلیغات هیستریکی و ضد شوروی اسیر گشته و ناخواسته دروغهای نازی ها و امپریالیستها را تحت نام " استالینسم " تکرار می کنند و لااقل کوششی جهت دستیابی به حقایق تاریخی در این مهم بکار نمی برند . بطوریکه امروزه دیگر مد روز شده که هر نوع دعوای " سیاسی " خانوادگی خویش را بمنظور مرعوب کردن " حریف " به " استالینسم " نسبت می دهند و برای یکبار هم که شده سعی نمی نمایند قبل از اشاعه گفته های دروغین علیه استالین بدنبال کشف حقایق تاریخی باشند . گویا هرچه بیشتر به استالین و ساختمان سوسیالیسم در شوروی دشنام دهند از درجه انقلابی گری بیشتری برخوردارند !!!

مشکل نیست و براحتی می توان تصور نمود که چطور سالیان سال ویلیام هرست نازی این بلندگوی گشتاپو ، رابرت کانکوست این جاسوس پلیس انگلیس ، ایزاک دویچر ، بوریس سو وارین ، روی مددوف و بسیاری دیگر از ضد کمونیست های معلوم الحال ، توانستند صدها میلیون از اهالی جهان را با اخبار جعلی رسانه های گروهی- فیلم ها و کتب دروغین فریب دهند . دروغ هایی که به سبب برد بالای تبلیغاتی اش حتی باور پاره ای از باصطلاح " کمونیست " ها نیز گردید است . دروغ های عریان و آشکاری که هم اکنون با زور و ضرب تبلیغات رسانه ای مغزها را شستشوی می دهد و " از خود بیگانگی " چند قرن گذشته را که توسط نظام سرمایه داری ترویج می شد ، گستاخانه تر توسط رسانه های امپریالیستی و دولت های فاشیستی مذهبی چون رژیم صهیونیستی اسرائیل و جمهوری اسلامی ایران با وقیحانه ترین وجهی ترویج می گردد .

بهمن ادیب 2006 12/26

